



# فرار کنید! قارقار!

زمستان توی جنگل بود. برف و سرما توی جنگل بود. کلاغ توی جنگل بود.  
 ناگهان صدای تیر بلند شد: بنگ!... بنگ!  
 کلاغ از بالای درخت بالا پرید و داد زد: «فرار کنید! قارقار...!»  
 آن وقت از پشت درخت، از زیر درخت، از سوراخ درخت، خرگوش، موش، میمون  
 و حیوان، حیوان، حیوان بیرون پریدند.  
 شکارچی تیر انداخت و داد زد: «فرار نکنید! بنگ بنگ!»  
 کلاغ داد زد: «فرار کنید! قارقار...!»  
 خرگوش، موش، میمون و حیوان، حیوان، حیوان از بنگ بنگ شکارچی فرار کردند.



چی ماند؟ زمستان ماند. برف و سرما ماند.  
درخت‌ها ماندند و شکارچی ماند. شکارچی  
بیدید از سرما لرزید. تفنگ توی دستش یخ زد.  
آه کشید و گفت: «تفنگم یخ نزن! یخ نزن!» اما  
تفنگش یخ زد. دیگر تیر نینداخت.  
کلاغ خواند: «بر گردید!... بر گردید!»  
آن وقت خرگوش و میمون و موش و حیوان،  
حیوان و حیوان با خوش حالی به جنگل برگشتند!



در زمستان پرنده‌ها به زحمت غذا پیدا  
می‌کنند! تو هم دوست داری یک مشت  
خرده‌نان به پرنده بدهی؟

چه کار خوبی!

جای یک کار خوب دیگر خالی است.  
دوست داری با کار خوب، این خط را  
پر کنی؟

.....  
.....

